

اذل استاده اند و یکفر پیچیدمت هم در ایستاده هر یکفر که وارد میشود اسم خودش را به پیچیدمت
 میگوید و او فریاد میکند که فلان وارد شد خیلی خوب وضعی است مدتی نشسته و در دهمه را تماشا کردیم تا
 امرا و اعیان و سفرای خارجه و بزرگان شهر و ژاپوینا و چینی با و بندها و سیاهیها و غیره که در پاریس
 بودند دعوت شده بودند سفری از انام آنام ملکیتی است که در سرحدات چین واقع است و پادشاهی
 علیحده دارد دیده شد که هیچ تا بحال ندیده بودم یکت شاه زاده آنامی هم که پسر عموی پادشاه آنام است
 و را بخاطراتش شد مردی کوتاه قد و زرد چرویده و آبله و است چند دانه بود در چانه اش دارد پادشاه
 سیاهان هم باز وجه اش آمده بود آمد پیش نشست قدری صحبت کردیم باغ جلو این عمارت را چراغان جو
 کرده خود و دیگرال زیاد هم روشن کرده بودند که تن زده شده بود قدری با هم باها کردش کردیم و در همین عمارت
 یکت نیاز مختصر بسیار مرتین قشکی هم حاضر کرده بودند تا شام بوده بعد سوار کالسکه شده آمدیم منزل
 و روز جمعه (چهارم) امروز بایه برویم به تودر که موزه پاریس است نهاده و در منزل خوردیم سفره و
 روس که پسر مردی بنفاد ششاد ساله همش (بادن دو مهنر هم) است قبل از ظهر با نظر آقا و زیر محمدا
 ما بصورت آمد قدری صحبت کردیم برخاست و رفت بعد از نهار کالسکه حاضر شد این السلطان بن
 ما وقت حرکت بود حالا که بخوایم برویم حاضر شد پرسیدیم کجا بودی عرض کرد با آسانسور فتم بمرتب
 اعلاای برج ایفل خیلی تعریف میکرد که تماشا داشت و همه شهر پیدا بود خلاصه با این السلطان و جنرال معایه
 و میو بالواتومی کال که نشسته مجدالدوله و این خلوت و اکبر خان و ادیب الملک هم در کالسکه دیگر
 مگر هم رگاب بودند اندیم تا رسیدیم به تودر پیاده شدیم ویر کتر تودر که همش (کیمیفن) است
 جلوا افتاده داخل شدیم زیر عمارت تودر یکمرتبه ایست که محبته بای سنکی زیاد گذارده اند از اینجا که میخورد و میخورد
 عمارت از آن پله بالا رفتم داخل عمارت شدیم عمارت تودر و اسبابهای اینجا معروف و مستغنی از تعریف است
 همه کس میداند امروز هم بنحو استیم اسبابهای میو و لافوار ایستیم که از شهر سوس که شوشتر باشد بیرون آورده است
 ما دام و لافوار آمد جلوا و او را دیدم همان طور است که در چند سال قبل بطهران آمده و لباس مردانه پوشیده بود حالا هم
 لباس مردانه پوشیده بود هیچ عادت بلباس زنانه ندارد فارسی هم خوب حرف میزند دین مدت که طهران
 بوده یاد گرفته است اما خود و لافوار که طهران بود لاغر و زرد و ضعیف بود حالا که او را دیدم حال آمده است
 خلاصه از یکی دو اطاق گذشته داخل اوطاقی که اسبابهای دلافا بود شدیم اگر چه اسباب زیادی نبود
 ولی اینکه آورده است خوب است صورت سرباز بای عمده دارد آورده و سنگهای بزرگ که در آن وقت
 ستون عمارت دارد بوده و تمام را چتاری نموده بودند و شکل کاو داشت و ازین قبیل خیلی چیزهای خوب
 آورده است

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

آورده است همه را تماشا کردیم بعد آیدیم با طاقهای دیگر مرا طاقی مکنون اسباب و چیزی بود بعضی سنگهای
 تجاری شده که از زیر خاک در آورده بودند در اطاقها دیده شد و بعضی قهرامی اموات مصری که از سنگ
 و چوبست و از مصر آورده اند ملاحظه شد یکت مرده دیده شد که تفصیلش ازین قرار است در سابق مرده با
 غنوار که غنوار موصول باشد و او میزده اند که عیب نکند این مرده را بهم در دو هزار سال پیش ازین دوا
 زده اند و اینجا آورده زکش سیاه شده است اما بدنش هیچ متلاشی نشده بهمان حالت لاغر و خشک
 شده و معلوم است که جسد زن است ناخنهای دست او که بلند شده بود بهمان طور بدست و پایش
 باقی بود خیلی غریب داشت بعد آیدیم با طاقهای پرده های نقاشی که تمام این اطاقها را پرده های نقاشی زیاد
 زیاد از کوچک و بزرگ نصب کرده اند و بقدریست که اگر شخص بکلاه اینجا بماند و همه روزه از صبح عصر
 تماشا کند باز تمام پرده ها را ندیده خواهد بود و پرده های بسیار خوب داشت از جمله دو پرده بزرگ دیدیم
 که صورت جنک اسکندر را اول با دارا کشیده بودند خیلی نقل داشت یکت پرده بزرگ هم صورت
 حضرت مریم بود که کمال تعریف را داشت و می گفتند در عهد ناپلیون سوم فرانسسه با این پرده را به شهاد
 هزار تومان خریده اند در این اطاقهای صورخانه نقاشهای زیاد از زن و مرد حتی پیره زنهای بنفاد و شهاد
 ساله نشسته و از روی این پرده ها نقاشی میکردند یعنی دولت با آنها اذن داده است که از روی اینها نقاشی
 کرده بفروشند پرده های کار تازه هم در این عمارت کذا رده اند یکت کاری هم تا لا طولانی بزرگی بود که
 تماش پرده نقاشی بود این تالار چهار صد قدم طول داشت جوار است سلفنی را که کفر فروخته اند آنقدری
 که باقی بود ازین قرار است که در یکی از این تالارها کذا رده اند قدری است با دست مکلن الماس بر لبان خیلی
 خوب دسته دار و از (شارل دیز) یعنی شارل دهم است دیگر با قوتیست تراشیده که تیرگیب جانوری
 در دور بنظر میآید از عهد لوی کتر است که لوی باز دهم باشد دیگر کیساعت مرصع بود که ز مایکه فرانسسه با
 انجرازه گرفته اند از مال پادشاه انجلیمنت بدست آورده دیگر الماس چان که الماس سعید بر لبان خود
 دیده شد نه نیز در عهد لوی کتر خریده شده است یکت باجی هم مرصع بجو اهر است که آن نیز مال لوی نازم
 بوده و در آن عهد ساخته اند یکت باجی دیگر هم بود از طلا که جواهر داشت مال ناپلیون اول است بعد آیدیم
 پایین سوار کاسه شده رفتم سیاه تو پلری اینجا پارامانی دارد پیاده شده و اصل با زما شدیم بله حجی دار
 رفتم بالا خیلی گرم بود و سفید هم نه است اینجا که رفتم دیدیم سوار و آدم و عمارت جمعیت است
 که پیوسته بهم باج فرسنگ راه دیده میشود اما اینها اشکالی است که در ذرع با دم فاصله دارد و بواسطه
 صفتی که تعبیه کرده اند این طور بنظر میآید خیلی صفت عجیبی است صورت ناپلیون اول بود که روزینش

ایستاده و ناپلیون با قشون و صاحب منصبها از جلو او میگذرند همه پادشاهان قدیم فرانسه و روسای جمهور را
 مثل جناب سادی کارو و مارشال کاکا هون ساخته اند که در هر سمت یکت پادشاهی و یکت وضع سلطنتی
 آناهوایی بخاجلی حبس و بد است که احوال آدم بهم میخورد و هیچ محل تفنن نیست زود پائین آمده یکت کردنی بهم بود
 و در باغ کردیم آناهواریست تو یلری آن عمارت قدیم نیست عمارتیکه اول عمارت روی زمین و جای سلاطین
 و پادشاهان بزرگ بود بجای منهدم و خراب شده است و باغی که در تمام دنیا معروف بود حالا منهدم
 و دشت کوچکت گردیده است خلاصه از اینجا میفهمیم منزل شب را باید برویم باکسپوریسیون برای ما
 عید جشن گرفته اند و چراغان کرده اند ساعت هفت بعد از ظهر شام خوردیم و ساعت هشت با این السلاطین
 و سربازان و جنرال همادار قومی کاسکت سه سار طرین هم از عقب سوار شده را ندیم خیلی دور تر از
 اکسپوریسیون یکت دروازه کمانی با آهن ساخته اند که زیر آن پلی است و مردم متقل آمد و رفت می
 کنند و می آن شکل کمانی از طرفین صورت نشانهای فرانسه و ایالات فرانسه و سایر دول آناهواری
 روی کچ یا آهن کشیده و رنگت زرد و خضاب کرده اند و مالای هر نشانی هم پرق آن ولایت و دولت
 رده اند این دروازه را با چراغانهای الکتیه از طرفین چراغان کرده بودند از دست راست رودخانه سن بود
 که اطرافش را در کمال حلی چراغان کرده بودند و جریان آب از میان چراغان خیلی جلوه داشت و از آخرش
 چراغان تر تا دور و جیبی با نایش بود و از دست چپ هم چراغان می پدیم خیلی با جلوه بود و از اینجا گذشتیم داخل
 اکسپوریسیون گردیده پیاده شدیم صدر عظیم و سایر وزیران و رئیس مجلس و دیگر کترهای خود اکسپوریسیون
 حاضر بودند . . . چون در اکسپوریسیون جمعیت زیاد و محال بود که بتوانیم
 از وسط اکسپوریسیون برویم تا برسیم بجای که برای تماشای ما معین کرده اند لنداد کانهای اطراف اکسپوریسیون
 را با پلیس خلوت کرده و زمین آنرا فرش نموده بودند که از اخبار و هم همیشه مردم در اکسپوریسیون یکت
 فنکت میدیدند و داخل میشوند اما مشرب برای حضور و این چراغان مفضل این یکت فنکت به پنج فنکت
 سبده است فلاکت سبده و پنجاه هزار نفر جمعیت باکسپوریسیون آمده اند و دیگر اکسپوریسیون
 معاونان صیت هزار تومان ازین جمعیت فتق شده است خلاصه از میان اطلاقار فیم و بر کجا بلانی میرسیم
 مردم را میدیدند هوزامی کشیده و مراسم عظمت سجای آورده بودند بهیچون آیدیم تا رسیدیم بدرکت
 که مرکز اکسپوریسیون است که تفصیل آنرا نوشته ایم در اینجا جناب رئیس جمهور می باز و وجه و پسر ایشان و
 جمعی از و . . . هم که پیش ایشان بودند قرم در ایستاده بودند با ایشان دست داده از پله بالا میسیم
 حدود آن سبده یکت با لکن و علام کردنی است که اخبار برای تماشای نخستین ما معین کرده اند رسیدیم

به بالای کسبه اول بکشت غلام کردنی است که نگاه بوسط کسبه میکند اینجا است آدم جمعیت زیادی کرده
وسط کسبه جمع شده بودند و بعضی بود که هیچ جای زمین پیدا نبود همچنین مارا دیدند برای چشمه بار بجهای بلند
فریاد کردند و (پول شاه) با آنها تعارف کردیم و بعد رفتم بکوشه این کسبه که باید اول اینجا بنشینیم و
برای ما صندلی گذارده بودند همچنین وارد اینجا شدیم و این جمعیت ابو نه مارا دیدند یکی بنا کردند فریاد
مسترت آمیز زدن و معلوم بود که نام این حرکات و صداها از روی شوق و میل قلبی است از توی کسبه
الی زیر برج ایفل نام صحن کسپوریون دربرگذاشته مکن بود آدم بایسته مردم استاده بودند چنانکه
زمین هیچ پیدا نبود شعاع چراغ برق بالای برج ایفل را که مثل سناره دنباله دار است متصل مایه جسته بودند
و هر وقت نور آن چراغ بامینا میزد مردم بیشتر فریاد میکردند قدری در اینجا نشسته بعد برخاستیم آمدیم
بغلام کردش و بالکن وسط این کسبه اینجا هم صندلی زیاده بود نشینیم باز مردم بی اختیار فریاد میکردند
حوض وسط که فواره های آن محبت رنگهای مختلف سبز و زرد و قرمز آبی دیده میشد و خیلی تماشا داشت
از سوراخهای زیر این فواره با اختراعی با شیشه های الوان و الکتریسیته کرده اند که آب را این رنگ
میکند عجیب تر این است که یک فواره پنج شش رنگ میشد حقیقت چراغان این همه و بالاتر نمیشود
هوای صاف و مابین شب نیم ماه و چراغان کسپوریون و چراغانی بر فی برج ایفل و چراغان
نیز کا و و او این جمعیت مردم که البته بقدر سیصد هزار اجتماع کرده بودند عالم عربی داشت که بوصف
منیاید بقدر یک ساعتی که نشینیم دیدیم دیگر با این از وحام نیتو و توی کسپوریون کردش کرد فواره شد
بمنزل مراجعت کنیم بعد از یک ساعت و نیم توقف برخاسته از پله ها آمدیم باین از توی جمعیت مردم
که باز رسم عظیم و تعارف بجامی آوردند و ما از یک طرف و جناب رئیس جمهوری از طرف دیگر جواب آنها
میدادیم رفتم تا رسیدیم با آن دالان بای تاریک کسپوریون که اقل آمده بودیم از اینجا هم گذشته
نزد یکت کالسکه رسیدیم با جناب رئیس و زوجه ایشان تعارف و خدا حافظ کرده سوار کالسکه شدیم
بمنزل رسیدیم (رفوژیشند منجمن) امروز باید برویم با کسپوریون نماز مختصری خورده و بگو
کالسکه شده با اندیم برای کسپوریون کالسکه مارا از درهای کسپوریون گذرانده قدری دور کرد
پرسیدیم چرا اینقدر دور میرودیم گفتند راه آهنی مخصوص کسپوریون ساخته که در کسپوریون
میکرد و در هر کجا بخواهند کالسکه می آیند مردم پیاده میشوند و میروند کردش کرده بیایند و باره بران
برای نشستن با آن راه آهن را دور کردیم همینطور آمدیم تا نزد یکت و کسپوریون که نزدیک راه
آهن بود داخل گردیده پیاده شده رفتم به گاراگوچی بود رفتم توی واکن و بگو واکن و تران راه آهن

ازین طریق تر و بهتر میشود رئیس این راه که اشمش (دکویل) است به حضور آمد و معرفی شد مرد بسیار معقول و نجیب بود فاصله ما بین دو خطر ایل پنج و جب است و دو اکنهای کوچکت معقول برای بزرگان و اعیان و پولیکت دارد لکن مویف بای کوچکت دارد که خیلی احتیاج است به طور بخواهند تن یا آهسته میرود از همه نوع راه آهسته این راه بهتر است خلاصه مدتی باراه آهسته رفتن در محلی که سکیونهای دول است پیاده شده داخل آنها شدیم سکیون روس و یونان و سربانی و ژاپون و آتام و سیام همه بودند سکیون قیمت ژاپونی خیلی اسباب آجیبی بای کار ژاپون و حبسینه بای دیگر خریدیم ژاپونینا در صنایع خیلی ترقی کرده اند مصنوعات نفیس داشتند اغلب بونینا هم فرانسه حرف میزنند سکیون مراکش و الجزائر و مصر و اسباب شامات را هم دیدیم بهر عرب مراکشی دیده شد که لباس عربی پوشیده خیلی خوشگل بود و کوچ ساخته بودند مثل کوچه های مصر بوضع سترنی که آدم در آنجا راه میرفت کمان میکرد و در کوچه ها مصر راه میرود پیاده از نوای کوچ رفیم خراط مصری بای برهنه نشسته خراطی میکرد و دکاههای دیگر هم بعینه دکا کین اهل حرف مصر ساخته اند که اجناس دیگر میفروشند از آنجا که شنیده اصل کپوزه ایرانی رسیدیم یکی از فرنگیها از ما اجازه خواسته بود که اسبابهای ایران را خودش در آنجا کپوزه کند ما هم اجازه دادیم حالا او با مسوول آموزش کالجی باستی ما و مسوول ریشام معروف آنجا را بشراکت درست کرده اند مسوول آن شخص فرنگی و مسوول ریشام حاضر بودند جای وسیع خوبی بود با انواع اسبابهای ایرانی از قالیه های خوب و امتعه دیگر مزین کرده خیلی خوب ترتیب داده بودند آنجا را هم گردش کردم یک سمت آنجا نام امتعه و اسباب مسوول ریشام بود مسوول ریشام از چهل سال قبل الی حال که در ایران بوده اسباب عتیقه ایرانی را از قبیل چینی و کاشیهای کهنه و سنگه بای قدیم و نقاشیهای کار قدیم همه نوع اسبابی از سنگه و درست بهر و قیمت بای نازل از دست دلالها و عیظه دیده خریده و جمع کرده است که البته بیشتر از هزار تومان برای آنها تا نمکداشته است حالا یک شخص انگلیسی سبابهای او را از برای موزه لندن بهشت هزار لیره که سی هزار تومان پول ایران باشد از او خریده و آنجا گذاشته است که کپور سیون تمام شود بهر در جمله آنهاست او که فروخته است دو گلدان کاشی یعنی چینی قدیم ایران است که شبیه کاشی است بهشت صد لیره که معادل دو هزار و چهار صد تومان پول ایران میشود فروخته است خلاصه آنجا هم قدری گردش کرده آیدیم بیرون سوار زن بخار شده یکسره آیدیم زیر برج ابله آنجا پیاده شده رفتم طرف پله که میرود بالای برج آنجا که رسیدیم خیلی اصرار کردند که از آسانسور بالا برویم معقول نکرده از پله بالا کردیم به بالا رفتن اگر چه پله بار خیلی خوب ساخته اند که راحت بالا میرود اما قدری که آدم بالا میرود سرش گیج میخورد و چرا که تمام این برج از آهن مشبک است

نصف سکه
نصف سکه
نصف سکه
نصف سکه

وزیر پامی آدام و اطراف تمام پیداست آدم که گاه میکند از بالا سرش گنج میخورد لکن هر طور بود آهسته آهسته براحت بالا رفتیم انجاصی که همراه ما بودند از فرکیها میسو بالوا و جنرال هماژدار و میو برزیه که یکی از رؤسای همین کسپو سیون است و از ایرانیها مجدالدوله و امین خلوت و اکبرخان و احمدخان و ادیب الملکت و غیره بودند از پایین تا مرتبه اول سیصد و پنجاه و دو پله است در حقیقت خیلی کار کردم خیلی سبقت از این پله بالا میآیند رسیدیم مرتبه اول از پایین بهیچ معلوم نمیشود که اینجا این قدر جا است بالا که آید دیدیم جای بسیار وسیعی است مرتبه اول مثل بر دو مرتبه است یکت غلام کردش دارد دور تا دور از آن چند پله میخورد میآید بالا ایجاد دیگر تمام اطاق و مهمانخانه است اما تمام با این چهار ستوران که مهمانخانه باشد دارد که هر کدام یکت عمارت بزرگت عالی است و در اطاق وسط آن دو بیت نفر غذا میخورند اطاقهای کوچک هم در اطراف دارد تمام با مبل و صندلی و چراغهای الکتریکی و میزهای متعدد برای غذا یکت ستوران آنها با هم درین است که چند نفر و می هم اینجا بودند یکت ستوران هم با هم تکیس دارند و دور ستوران دیگر با هم خود پارس میباشند تمام اینجا با اگر دیدیم بقدر دوبرابر نفر جمعیت درین بالا بود باز هم متصل میآمدند و میرفتند بالا و بر میگشتند آشپزهای متعدد پاکیزه درین مهمانخانه دارد خدمتکارهای خوشگل بالاسهای خوب میوبهای خیلی خوب دارد دیگر دوکان و قلیق و فلکراف دارد در مرتبه بالاتر که مرتبه دوم باشد روزنامه و کار و چاپ میکنند جای عالی است از این مرتبه اول تمام شهر پاریس و کسپو سیون و جیبان با پیدا بود و شهر مثل یکت نقشه در روی صفحه میموند که جلوا آدم گذارده باشند بقدری با صفا بود که آدم میل نمیکرد از اینجا پایین بیاید یکی از اطاقهای کوچک پهلوی ستوران را خلوت کرده میز نهاری ترتیب دادند رفتیم نشیمن و نهار خوردیم بعد برخاسته آیدیم پهلوی یکت آسانسور که میرفت بر تبه دوم خیلی اصرار کردند که با آسانسور برویم بر تبه بالا قبول نکردیم بگذاشته بودی آسانسور نشسته رفتند بالاتر تا شاگردیم قدریم کردش کرده بعد از همان راهی که بالا رفته بودیم برگشته آیدیم پایین باز یکت دو سکسیون کوچک دیگر بهم رفته بودیم بعد سوار کالسکه شده با بخار رفتیم این سلطان و میو بالوا و جنرال هماژدار و سایر پله من هم در کالسکه و دیگر ترم رکاب بودند رسیدیم بعمارت وزارت خارجه که در { که درست } واقع است عمارت را چراغ کرده بودند و زیجا پنجه و سه باز و سایر تشریفات احترامیه همان طور که در جناب رئیس جمهوری و صدر عظم در پرتو اطاق ایستاده بودند اینجا هم حاضر بودند از جلوا آنها گذشته داخل عمارت شدیم عمارت بسیار عالی است که در عهد لوی ظریف در چهل سال قبل ازین ساخته اند تالارهای خوب و اطاقهای نور قوی مزین با مبل و چراغ دارند و در وجه صدر عظم جلوا آمده با او دست دادیم زنهای دیگر هم که بودند معرفی شدند بعد داخل اطاق شاه

ازیر

دیدیم تالار بسیار عالی طولانی بود و بنر بزرگت مفضل در آن چیده بودند چون وزیر خارجه زن نداری و هیچ زن بهم
 نگرفته است زوجه صدر عظم صاحب خانه شده بود دست بدست او داده سر میر شام آمدیم و نشستیم
 همانای شب بقدر یکصد و بیست نفر بودند تمام دعوتین شب خانه صدر عظم و جناب رئیس بخا بودند
 علاوه جمعی دیگر هم که امشب دعوت شده بودند دست راست روجه صدر عظم و پهلوی او شاه زمان
 و دست چپ من تا و ام کنتان زوجه وزیر داخله و زیر دست او رئیس پارلمنت و زیر دست رئیس
 پارلمنت تا و ام دو کیری وزیر مختار فرانسه میقم و بیست و این روز باریس آمده نشسته بودند
 سایرین هم هر یک در جای خود نشسته شام خوردیم بعد از شام برخواستیم با طاقهای دیگر مدتی ماه فته
 و گردش کردیم جمع کثیری هم از سفرای خارجه و وزرا و جنرالها و زبانی آنها که سواره یعنی شب نشینی دعوت
 شده بودند بعد از شام آمدند در تالار دیگر یکت ناستا خانه موفقی رسی مخصوص ما از غیب داده و صندلی
 زیاد می که زاده بودند رفیقیم اینجا است بنیم زبانی ما بشت سرمانشسته بودند رجال و وزراء و شاه زاده و پوت
 و غیره هم در طرفین مانسته بودند بده بالافت جای کوچکی بود یکدسته موزیکان چی نشسته ساز میزدند باز
 ماه را دور بودند که یکت مرد که گنگت بدگلی با ماه عشق بازی میکرد و از دور ماه را میبوسید یکت زن خوشگلی
 هم که از اهل ایتالیا و مالان و از باریکر با بود آمد با این که گنگت خیلی حرکات عجیب نمود و عشق بازیها
 معمول کردند و قاصدا و ماریکرهای اینجا را از اینر کیسنت آورده اند بعد بازیهای دیگر را آورده فیه
 و ساز زدند خیلی خوب بود اما زیاد طول کشید یکساعت از نصف شب گذشته بود که بازی تمام شد و دو
 بر خاسته سوار کالسکه شده آمدیم منزل خوابیدیم نامه المکت که ارلندن آمده است دیده شخیلی از
 دریا به تفریفت بکرموض میکرد و موجهای بزرگت میزد و یکجور آه زحمت تومی کشتی و خورد و زنی که او را انداخت
 اسامی اشخاصی که در سر میر شام میبویتر صدر عظم بودند ازین قرار است (مسیو گوئییه) (مسیو
 دوشه) (مسیو بازن) (مهازار) (مسیو سپید) یکی ازار باب صنعت بزرگ (مسیو گوئی
 جنرال بوا فوزه) (مهازار) (مسیو پوت لو) وزیر علوم (مسیو نالوا) وزیر مختار میقم در بار ایران (جنرال
 داووقت) (مسیو فای) وزیر فلاحات (ماذا ام فونن) زن وزیر دفتر محاسبات (مسیو دوروویه
 وزیر مالیه) (ماذا ام اپتن) زن معاون وزارت ماجرین (ماذا ام گوالنطس) زن وزیر بحریه
 (مسیو پیوان) صدر عظم (ماذا ام دو فویشینن) زن وزیر جنگ (ماذا ام ماینن) زن رئیس بانک
 فرانسه (مسیو فویشینن) وزیر جنگ (ماذا ام وازل فای) دختر وزیر فلاحات (ماذا ام وازل طاینن
 خزینر بانک (مسیو پاستر) حکیم معروف که انکشاف معالجه سکت بار کزیده را کرده است (دول

مینمن (که از کلامی معتبر است) (جنرال هاتی) رئیس آماراتور (مسئوبوزده) رئیس کنسولیون
 مسیونر باایته (کنت دزمین) مقدم سفر ایسومولار بدرش که در قدیم الایام مقدم سفر بود
 مسیودوت و شیم (اشیکت آفاسی باشی دولت فرانسه (مسیونگاروتو) بصر خنابت غیر جمهور
 جنرال لپش تن استاین) از دستگاه ریاست جمهوری (سیروکوویل باذلتلی) جنرال بود
 ژو) رئیس نظامی دایره ریاست (مسیونالفاذ) مهار باشی (مسیونایتین) معاون وزارت
 ماجرین (لین مینی) (جنرال بیلو) در جنگ سابق (مادموادل فوینیه) دختر و بر جنگ
 مادام کومیز) زن وزیر عدلیه سابق رئیس مجلس نما (مادام پتو) زوجه صدر اعظم (مادام
 کینتافن) زوجه وزیر داخله (مسیوناسیول) وزیر خارجه (مادام فالیز) زوجه وزیر
 علوم (مسیونکینتافن) وزیر داخله (مادام دزمین) زوجه مقدم سفر (مسیونفالیز)
 وزیر علوم (سوسینیه) حاکم نظامی شهر (بل ماز) (مای سونیه) نقاش مشهور (مسیولوزه
 رئیس پلیس) (میکار) (جنرال بولت) (رئیس دهم وزارت جنگ) (مسیونفادن) (پادمان
 مته) (پادان) روز یکشنبه ششم (امروز) دیداریم بوسایل و بنا را هم اینجا بچشم
 در ساعت ده بعد از نصف شب سوار کالسکه شده امین سلطان و جنرال هماندار و سیو بالوا و کالسکه نشسته
 سایر مترجمین هم در کالسکه بای دیگر مترجم راه بودند اندیم اول از کوچه (ویکتور ماکه) گذشته رسیدیم به بواد
 بولن (و از بواد بولن رسیدیم به سنت کلو) و از سمت کلوپده دیر داده و از اینجا بشهر سابل که شهر کوچکی
 رسیدیم یک ساعت و نیم در راه بودیم خیلی شادیم سنت کلو فضیحه معتبر است اینجا بسیار جای معتبری بوده عمارت
 عالی و پارک بسیار خوب و آبشار با و فوارهای متعدده داشته در جایی واقع است که تمام شهر پاریس زیر پای
 آن افتاده بهمانطور که تصور کردیم چنانچه از آن تمام شهران الی حضرت عبدالعظیم است سنت کلو
 هم تمام شهر پاریس چشم انداز آن است که دیگر جایی بهتر و خوش منظرتر از اینجا نیست و عمارت اینجا اول عمارت
 و بنا بوده است از پاریس که با شما میروند از روی پلی که بر روی رودخانه بن است عبور میکنند و در خانه بن
 هم در اینجا خیلی قشنگ و وسیع و آتش مالا مال است عمارت هم در وسط چپ رودخانه واقع است
 اما حالت حالیه این پارک و عمارت این است که بعد از جنگ فرانسه با المان عمارت اینجا را آتش
 زده اند که جز دیوار خرابه چیزی باقی نمانده پارک هم تمام خراب و ضایع شده و از آن آبشار با و فوارها
 هیچ اثری نیست و حالا اهل پاریس روز بای یکشنبه می آیند قوی این پارک گردش میکنند ویرانده
 هم جایی بسیار خوبی است پارکها و عمارتها و گلکاری های خوب قشنگ دارد و اهل پاریس در اینجا

اینجا
 بسیار
 خوب است

عمارت خیلیایی برای خودشان ساخته اند و در تابستانها در اینجا خیلی جمعیت میشود خلاصه وارد و در تابستان
 نشیمن شده و در سایلر هم قدری خراب دیدیم عمارت دولتی اینجا نیز شکست خورده بطوریکه سه چهارم کرور توان
 خرج دارد که تعمیر شود و اگر تعمیر نکند خرابی کلی بآن خواهد رسید از آنجمله یکت حوض خراب شده که پنج هزار
 تومان خرج تعمیر اینجا کرده درست نموده اند آب انباری پهلوی عمارت است که از رودخانه بن پر آب
 میشود و منبع این حوضها است بنابر این باید در بوتل ریز و آب بخوریم مستقیماً رفیقیم به بوتل ریز و در این بوتل پهلوی
 عمارت مادام بن باد و به هم چسبیده به عمارت و در سایلر است و بوتل ریز و در مقفل بآن آب انباری
 حوضها است و باین جهت هم اینجا بوتل ریز و در سایلر است خلاصه در اطافی راحت کرده بعد آیدیم بآن
 کوچکی برای بنابر بعد از نماز آیدیم باین سوار کالسکه شده رفیقیم به عمارت این عمارت همان عمارت است که در
 سفر اول که به در سایلر آیدیم در اینجا سوار نور دیدیم و آتش بازی کردند عمارت معروفی است بهر کس شنود
 میداند کدام عمارت است شرح عمارت و پردای آنرا در سفر نامه اول نوشته ایم دیگر محتاج نوشتن
 نیست اما با وجود این باز لازم است که مختصری بنویسیم این عمارت را نوی کاتر ساخته است رفیقیم
 بالا همان طور که نوشته بودم تسکینی خورده است و مشغول تعمیر هستند تمام اطافها و طالارها و در و درها
 دور کرده و خیلی خسته شدیم چرا که بقدر خفگی سنکت دور و دور این عمارت و تالارها است تالار
 صلیح و تالار جنکت تمام دیده شد زمینهای این عمارت آرنج است و ناز و روغن زده اند و تعمیر شده
 شده که آدم زمین بخورد و پردای نفاسی اینجا است را سنا بقا نوشته ایم حالا هم بنویسیم پردای اینجا
 بسیار علی صورتهای سلاطین قدیم و جنگهای ناپلیون و سایر پادشاهان در این تالارها زیاد است
 که هر کدام ده هزار تومان و پنجاه تومان بنسبت قیمت دارد همه را تماشا کردیم امروز یکشنبه است جمعیت زیاد
 در پاریس برای تعطیل روز یکشنبه و آمدن ما با اینجا جمع شده اند از عمارت پاریس آمده سوار شده رفیقیم برای
 تماشا فوارها و حوضها که همه را آب انداخته بودند سر هر حوض که برای تماشا می آیدیم آنقدر اطراف ما
 جمعیت بشد که مانع از تماشا بودند و باین واسطه ما محال عجل از جلو حوضهای که ششم تا باز آیدیم به بوتل
 ریز و در قدری راحت کردیم بنابر آنکه از اینجا هم برویم عمارت تری با نور که در پهلوی و در سایلر است
 تماشا کنیم و در برویم چون خسته بودیم و امشب هم باید عمار (پالادین دو شتر) برویم و وقت زیادی
 داشتیم رفتن با اینجا موقوف کرده سوار کالسکه شده را آیدیم برای شهر در رجعت از توی بارکت سنت
 کلو آیدیم توی بارکت هم جمعیت زیاد بود که بنابر مجوز دهند و گردش میکردند آیدیم به بلند می سنت کلو که
 شهر پاریس و برج ایفل تماشا میداد و کالسکه را نگاه داشته قدری تماشا کردیم خیلی جایی با صفائی است و

بالون هم که در هوا بود و با طباب بر زمین بسته بودند از شهر دیدیم بعد برگشته را ندیدیم به نوآودین که رسیدیم
 جمعیت زیادی از زن و مرد با کالسکه های بسیار که از حساب پرون بود در جیبا با نهایی ایجاد دیدیم که
 برای گردش و تفریح از طرف شهر بیایدند و بشهر برگشتند از اینجا رانده رسیدیم منزل وقت شام شد شام
 خوردیم بعد سوار شده رفیقیم بهارست پاله زن دوستری ظریفین هم با لباس همی در رکاب بودند زن
 عمارت تالا خالی است و کسی منزل ندارد در رسیدیم به بلو خانی پیاده شده رفیقیم با یوانی یکست و سعت کاهی
 داشت که اینجا میرو صندلی و اسباب خوابی بستی چیده بودند جناب رئیس جمهور هم با تمام وزراء
 حاضر بودند با آنها عارف کرده از یقه هار رفیقیم تالا اینجا عمارت عالی بزرگ است و جایکه امشب می نشستیم
 یکت تالای سیست دو مرتبه که دور نما و در آن از زیر و بالا طاق نما است طول این تالای سیست و سه
 طاق نما است و هر طاق نمایی دو ستون مجزود و دهنه هر طاق نمایی ده ذرع است که دو سیست و
 سی ذرع طول این تالار میشود عرض تالار سیست طاق نما است که تقفا و ذیع میشود سیست این تالار این
 اما تالای پاره چه مثل چادر سقف زده بودند چیلی تالار بزرگی است تمام این تالار چارمان است با انواع
 چراغها از الکترسیته و گاز و چیل چراغها و چراغهای دیگر که مثل سرو است تمام این طاقها با اجتماعیت پر بود
 سخن تالار هم محلو اجتماعیت بود و در دست راست مسافت زیاد می جانی بود مثل منبر تله تله که هزار و شصت
 موزیکانچی میگیر می نظامی شسته بودند بقدری دور بودند که با دو بین با شکل دیده میشدند تمام تماشای
 این مجلس و وضع اینجا همین است که این موزیکانچها موزیکات برنند مثل تیار و سیرک و نظایر آن نیست
 طوری دیگر است بر تله بالا که رفیقیم و سعت کاهی بود صندلی گذارده بودند رفیقیم اینجا با جناب رئیس جمهور
 و سایرین نشستیم موزیکانچها شروع بواجتن موزیکان کردند بقدریکت ربع ساعت که موزیکات میزدند بعد
 ساکت میشدند و هر وقت ساکت میشدند مردم بصدا های بلند و یولوشاه (می گفتند و ما هم با آنها
 تعارف میکردیم خلاصه مدتی نشستیم و موزیکات زدند بی تماشای و چیلی جایی عالی است پسر بزرگ
 جناب رئیس جمهور هم که بمقدور غرق رفته بود استخوان و تربت پدر جناب رئیس ابراهیمه بیاورد و امر
 آورده بود و امشب او را در اینجا دیدم بعد برخاسته آمدم پائین که بستی بخورم و دیگر دوباره بیابا
 برگشته با جناب رئیس جمهور تعارف کرده سوار شده آمدم منزل یک ساعت و نیم از نصف شب گذشته
 خوابیدیم امروز صبح شاه زاده انامی که تقصیل او را نوشته بودیم به منزل آمده عکس خودش را با او پیش
 مبین (ادین) است بعد از شاه زاده انامی شاه زاد بای سینه کالی بحضور ما آمدند همه سیاه بود
 دو نفر سازه سیاه هم داشتند که کلاچه میزدند کلاچه با ایشان شبیه بود و کلاچه های فیزیکی انامیم سازشان

نخ بود و اطمینان فراموش که در ماداکا سکار است آمده بود در شام الیزه او را دیدیم همش (مبینه و ویلانو)
 است اسم پسر اپولی که کرزا او را نوشته ایم آریو کاکاوا) است اسم آن دو نفر عرب مراشی که طایفه
 کردیم یکی سید عبد الکرم برشا و دیگری سید العربی ایا رودی است و هر دو کنیز دولت مراکش
 هستند یعنی نظارت اشیا که از مراکش آورده اند باینها است (دو روز و شش هفته)
 امروز ناظر بر سر بودیم بعد از نماز (سیاه سالیفو) پادشاه سیاه افریقی برای نظارت کشمیر که با او
 او بودیم پیش با آمدن دهنه نیمه و عمور اوه و برادرزاده و هر چه خویش و قوم داشت همراهش آورده
 بود همه سیاه بودند و در نظرش سیاه خودتن ایتم با خود آورده بود ابتدا قدری صحبت کردیم بعد از آن
 که سازند بای خودش بیایه تا برسد آن زن را هم آمدند لباسهای سفید پشمی پوشیده بودند نشسته
 روی زمین شروع کردند بساز زدن وضع ساز ایها بسکنه سکنه بایا است اما روی آنها عوض سیم نخه بای
 پس بلند افتاده است و کدو بای غلبه ای نگه اش را بریده زیرا این جوها بسته اند بعد دو سه جامی هر کدو
 سوراخ کرده روی آن سوراخ را با تار عنکبوت گرفته اند می گفتند این صدا عام از این تار عنکبوت است
 و خوب بشکل کرز کوتاه کوچک در دست داشتند که مضر ایشان بود شروع کردند بزدن خیلی خوب
 میزدند صدای آن بعینه سکنه بود دارد و هیچ با صدای سکنه مطربهای استاد فرق نداشت و خود
 کاکای مطرب هم اند روی عشق و شوق در ضمن ساز او از می بخواند و حال خوشی داشت ایها اگر در دو شب
 روز مسلسل ساز بزنند خسته نمی شوند خیلی ساز زدند پادشاه سیاه ایتم نشسته بود و میخندید یکی از ساز بای آنها
 خواستیم که برای نمونه بطهران میریم قرار شد فردا بیاورند (مصطفی بن اسمعیل صدر عظم سابق تونس که در
 عهد محمد صادق بیک والی تونس صدر عظم او بوده حالا محمد صادق بیک مرده و این مصطفی از صدات
 فلع شده است صبح بخضرت آمد جوان ابرو سیاه پر بونی است سبیل سیاه و درش کمی دارد و اما دمج
 صادق بیک است الحال چند سال است خودتن متوقف باریس است اما خیال اولادش در تونس پناه
 خلاصه بعد از ظهر سواد شدند را دیدیم برای کسب و بیرون از (اکتاف) (تری نیف) که شقیم جامی خیلی خوبی
 واقع شده یکطرفش خیابان بواه بلن است و طرف دیگرش خیابان سانز لیزه و از میدان مذوری که دو
 عمارت ارکتر نیف است و دوازده خیابان با طرف ضعیف میثود و دوره این میدان مذوری هم
 شجر است و در میدان پلاس دو لاکو کر و محتمه های بزرگ زن و مرد که هر یک علامت یکی از شهرها
 باریس است نصب کرده اند محتمه دیدم از استرا زبرخ که تمام آنرا با دستهای گل گرد پوشانیده بود
 برسدیم این علامت از چیست گفتند چون استرا زبرخ مرده است این محتمه را با گل پوشانیده اند

یعنی چون این شهر در تصرف المان است این صورت را بطور عراکانه داشته اند خلاصه با کسب و سیون
 رسیده اینجا پیاده شده قدری راه رفتیم بعد رفتیم به کسب و سیونهای بخاری و تونس و ژاوه که متعلق بدولت
 بلانکست و سکسیون هند انگلیس و تنگن و ایتالیا را نیز تماشا کردیم در سکسیون تونس چیزهای غریب
 بود اسکال و باست تونس بعینه ساخته و در خانه های آن دماست کارهای تونس نشانه بودند که مشغول
 صنعتیهای دستی اقبال پارچه بافی و خراچی و مینت کاری و غیره بودند مینت کاری تونسیهما روی چوب
 خیلی تعریف دارد و بلکه میتوان گفت از مینت کار تونسینی با خیلی بهتر است کار دو اسبابش را هم دیده
 و مشغول کار بودند روی دندان فیل عاج را هم خیلی خوب مینت میکنند عجاایب این سکسیون چنان بود که از
 از مینت تونس است که شخصی از دیدن آن مثل این است که تونس رفته باشد چند نفر سازنده و رفقا
 تونسینی هم آورده اند که مشغول ساز و ورقص بودند در سکسیون ژاوه هم اسبابهای خوب بود بکثرت
 خانه هم در اینجا بود که مینت بهای مله و ژاوه میرقصیدند و ساز میزدند بخا قدری نشسته تماشا کردیم بل
 تونس و بله در قاصدهای آنها خیلی استبایت چینی با دارند و بای بار یک چشمهای تنگ و رنگ
 و بدنشان بجا و تندرست و مملکت خودشان دارند رنگ و زنده اند و قاصدهایشان پادشاه خود را به
 حرکت میدهند و روی انگشت پا هم راه میروند در سکسیون ایتالیا هم سازنده و رفقا
 و خیلی خوب ساز میزدند و میرقصیدند در سکسیون بخاری پر دمای نقاشی خوب که اسکالها را
 در شهر و صحرائی بخاری است ساخته و نصب کرده اند پرده ها کوچک است اما نقاشیش ممتاز است کاریها
 های پاریس است که اینجا رفته و ساخته اند در سکسیون هند بعضی اسبابها خریدیم رئیس این سکسیون هم
 انگلیسی بود در اینجا یک کتابی با جلد ایرانی روی میز دیدم کمان کردم کتاب شعر است برداشته باز کردیم
 قرآن بزرگ کم حجمی است بخط خفی نوشته اند اما خاناست بوسیدیم و گذاشتم و بعد از آمدن منزل حسن
 خان شیخ مست زافر سنا دم که بهر قیمت میدهند قرآن خریده بیاورد و رفت و در دو بیست و هفتاد
 تومان برده کرده آورد و اشب باید بعد از شام برویم به (میو دم) شام خورده ساعت شش موافق کالسکه
 شدیم این سلطان و جلال هما دار و سیو بالوایشان هستند سایر ملترین هم تانما بالباس سیمی همراه بود
 را ندیم رسیدیم به میو دم از در یک همه مردم داخل میشدند چون جمعیت بود داخل نشده رفتیم از در
 بالا که خلوت بود داخل شدیم نزدیک در یک تری خیلی عالی و مزین برای ماتر قیاس داده بودند یک
 پله میخورد رفتیم بالا نشستیم اینجا ابعث سال است ساخته اند سفرهای سابق که آمده بودیم هیچ ندیده
 بودیم جای بسیار عالی است دو مرتبه دارد و مرتبه اول تمام ستونهای آهن در جلوه دارد و در جلوه

چون شاهزاده
 رستم شاه

بخورد تا بالا مرتبه دوم جای نشین است طاق اینجا تمام با آهن زده اند و سطا این سقف بیکت اندازه که
 با نیلی بزرگ است کشته و بسته می شود و آن هم از آهن است و با اسباب پس پیش می رود وقتی که ما وارد
 شدیم باز بود و آسمان دیده میشد در وسط بازی بسته و سطر زمین این فضا را برای بازیها خاک ریخته اند
 این فضا بقدری بزرگ است که از اینجا که مانسته بودیم اشخاص طرف مقابل با چشم که سهل است با دوربین
 دو چشم هم درست دیده میشدند و وسط اینجا دوره اش بقدر با صد ذریع بود و اندازه اینجا را اول سفید کرده
 کرده بودند که وقت بازی کشف نشود آخر که بازی شکار در آورده اند آن پاچه های سفید را برداشته و دو
 نای خیلی خوبی نمایان شد خلاصه جای بسیار عالی محتارنی است روی صندلی نشینیم میوه الفتن که شرح
 احوال او را در آخر نویسیم نزدیک مانسته بود و شروع بازی کردند اول بیکت دخت بسیار مصلوبی با لباس
 فاخر تشک و کلاه خود آهنی بر آق سوار اسب سفید خوبی شده دو ان دو ان آمد جلوی ما ایستاد
 بیکت کبوتری از عقب آمد روی درخت او نشست گاندنی بای کبوتر بسته بود از پای او کاغذ را باز
 کرده بن داد وقتی که باز کردم دیدم بخط فارسی نوشته بود که به پیو درم خوش آمدید و برگشت در وسط
 این فضا سه دیوای خوبی کوناه مدور یکی در وسط و یکی در بن کله و دیگری در ان کله ساخته بودند برای بازی
 اسب بجهت اینکه اگر در وسط این فضا بازی در می آوردند بقدری دور است که از اطراف اشخاصی که
 نشسته بودند بازیرا نمیدیدند باین ملاحظه در سه جا بازی در می آوردند که همه به همین اندازه اول بازیها
 اسب بازی در آورده اند که زینا سوار اسب شده رقص میکردند بعد سبهای کوچک زیاد آورده
 که دور این محوطه میده و بداند و از سر دیوارهای خوبی عاری میسریدند بعد آد مهار سو فان گذارده بودند
 که مثل اسب دور این محوطه بدوند جمعی آدم آمدند و بقانونی که دارند بنا کردند به دیدن و اندرونی یوار
 کوناه خوبی که چارچ با گذارده بودند چمن دو دور که دویدند بعضی از آنها داما ندند و کم کردند تا آخر
 که به چل و میعادگاه خودشان رسیدند زیاده از چهار نفر نبودند و هر کدام چل و فرنگ که شش تومان
 ایران میشود بپرق برداشته بعد کالسکه محملی که چهار اسب بآن بسته بودند و دو نفر پیشی مت که
 که پسر بای خوب خوش لباس و سوار اسبها بودند آوردند این چهار نفر که پرق برداشته بودند
 نومی کالسکه نشسته از جلو ما بنا کردند بر ختن و مردم هم بنا کردند بکف زدن جمعیت بقدری بود که
 حساب نداشت بعد بیکت کالسکه و یکر بهمن شرح دارد و دو نفر زن مالبا سهای حیان تشک از
 کالسکه پا ده شده میل آهنی زمین کوبیده بودند شروع کردند این دوزن به بازی زمینا سیتک
 سر آن میل پریدند و از این طرف با نظرف معلقان زدند و تاب خوردند خیلی بازیهای غریب کردند و

باز کالسکه حاضر شد. بر دو سوار شده از جلو ماعجور کردند بعد کالسکه دیگر آمد یکت جوان مقبول خوش سیملی که لباس نرودی پوشیده بود و او را دو پیاده شده معلوم شد بند باز است اسباب بند بازی ترتیب داده و عونس بند هم یکت سیز آنهنی نیلی نازکی که متصل در حرکت بود کشیده بودند یکت چوب کلفت بلند که هم برای سنگر مثل بند بازی طهران در دست داشت رفت بالای آن مقبول آهنی و بنا کرد و بازی کردن روی بند و دید و انواع متعلقها از دو چرخ و اسناد کارهای خیلی عجیب و غریب تماشا می کرد که اتحن نوشتن بنیاید بعد آید پائین سوار کالسکه محلی شده از جلو و سایر مردم گذشت اینها که تمام شد بازی (التم پیاد) که در عهد قیاصه در دم این بازی آور میآورده اند و آورده اند بعد رسی چهل نفر دختر بالهاسهای مخصوص و نگاه خود بای براق برشته بسیار قشنگ سوار اسب بودند یکدسته اسبهای سفید و یکدسته اسبهای که داشتند و جلو آنها هم یک نفر دختر فرمان ده بود که او هم همین لباس پوشیده و شیل قرمزی بدوش انداخته و بر اسب غزل منازی سوار بود و فرمانده از جلو و دختر با رعقب نظام و ترتیب مخصوصی وارد شدند و فرمان آن فرمانده حرکات مقبول فشنک سواره در دور این محوطه کرد بعد ده دوازده عراوه نیم بلال دو چرخه که آنهم بوضع عراوه بانی رمن است بر یکت رابده اسب بسیار قوی بسته آوردند و دخترها بنا کردند بشق کردن عراوه با هم بهمان شوق حرکت و رشت سوارها حرکت میکردند و حرکتهای غریب کردند آخر یکت عراوه آوردند فرمان ده با اسب رفت توی آن عراوه نیم بلال ایستاد و دخترهای سوار بر قتب مخصوصی دور او را گرفته بعد عراوه با در حال سرعت چندین مرتبه دور اینها تاخت کردند که همین عراوه دوانی را الیم پیاد میگویند بسیار بازی خوبی بود بعد از این بازی یکت قفس آهنی بزرگی که پارچه پارچه بود آوردند وسط تماشاخانه بهم محکم وصل کردند جای مذکور بزرگی بسته یکت سروپش آهنی بهم بلند کرده روی آن قفس گذارند و بعد یکت قفس کوچک دیگر که توی آن یکت شیر ماده بزرگت و یکت سالت بزرگت بود آوردند و در قفس کوچک را وصل باین قفس بزرگت نمودند محکم این شیر هم با یکت اسب سفید که روی آن زین پهنی بود و او را در قفس شد و شیر و سالت را از آن قفس کوچک داخل قفس بزرگت کرده وسط قفس بزرگت یکت سلوی بلند چوبی گذارده بودند و شیر رفت روی آن سلو ایستاد شیر ماده چاق کچ خلق مغروری بود و قلم اشاره کرد که شیر برود روی زین اسب شیر اذل و رشتی و بی اطاعتی کرده بعد بهر طور بود رفت روی زین اسب و بنا کرد دور این قفس سوار دو اندن و از روی چوبها جستن شیر هم بهر طور رشت اسب نشسته هیچ کآن منجز دو صدای نمی کرد بعد شیر آمد پائین آنوقت شیر و اسب و سالت بنا کردند پشت سر یکدیگر دویدن و از هر چه بهاینگه

گذار و در آنجا چنان به پیش رو سکت را دو باره تومی قفس کو چکت کرده بودند الحق خیلی کار خوبی بود در
 وسط این بازیها هم که بعضی سبهاها درست میکردند لواط و تنقید با واد میشدند و بازیهای عجیب
 و حرکات مضحک میکردند بعد بازی سگار در آورده اند آن محوطه را مرتبه بمرتبه بل و جنگل و نزار و چاه و
 خانه های کوچک تومی جنگل درست کردند و دیوارهای چیری وضع چوبی تعبیه نمودند و در حقیقت آن
 فضا را جنگلی کردند و جمعیت زیادی دسته دسته سواره و پیاده و با کالسکه میآمدند تومی جنگل پیاده میشدند
 و بنا میخوردند و صحبت میکردند و راه میرفتند بعد شیپور چپهای متعدد با شیپور خوش آهنگی که مخصوص
 سگار است از اطراف در روی پلها و در جنگل شده شیپور میزدند بعد از شیپور دخترهای سواره بالبا سها
 خوب دیگر دسته دسته وار و دسته سکت زیاد آورده و جمعیت زیادی جمع شده با آن شیپور
 و اجزاء شروع کردند سگار کردن و از دبیرون رفتند طول نکشید که یک مرال بزرگ شادمانی وارد
 شده قدری ایستاد که سوار با و سگها از عقب او رسیده مرال بنا کرد و دیدن و همان تعلیمی که داشت
 محض تقسیم از روی پل رفت سگها سوار با هم از عقب او بنا کردند تا منتهی این پل مصنوعی هم پله پله بود
 اینها ساخت با اسب از روی این پل و از روی این دیوارهای مصنوعی عقب مرال می رفتند و مرال از
 در دیگر به و آن میرفت ده سه مرتبه به بطور مرال آمد و سوار با و سگها هم از عقب مرال آمده دفعه آخر
 یک مرال دیگر را گشته آوردند این سواران و سگها چنان دور آن جمع شده کوشش مرال را سگها دادند
 و قدری ایستاده رفتند یک مرد کوتاه قدی میر سگار اینها بود که حکم تلخک مسخره داشت وضع غریبی
 اسب میداد و از اسب بر زمین میخورد و بلند میشد خنده داشت خلاصه نسیاعت از نصف
 شب گذشته بازی تمام شده و آمدیم منزل خوابیدیم (تخرج احوال الحسن که اشاره کردیم این است پیر مرد
 هشتاد ساله هندوستان است ترتیب اسپور سیون و پیو درم و این قبیل کار باید توسط او میشد آدم با
 سلیقه ایست همین الفن نایب و همدست بجان بهمان معروف بود که در عهد ناپلیون سوم پاریس از نیت
 داد و او هم هنوز زنده است سیو بر ژر هم هندوستان قابل است و با الفن همدست است پنجاه سال دارد
 امروز یکسویون کمستیک (کمیکت مملکتی در بنکی دنیای جنوبی است رفیق عمارت و اسپوزه را خیلی خوب
 ساخته و ترتیب داده بودند انواع مرغهای کمیکت را درست کرده بودند شبیه مرغهای طران خیلی
 مرغ داشت چند نوع مرغ کسی دیدیم که سینه اش خال زیاد داشت خیلی مرغهای فشرده بود چند نمونه از آن مرغها
 مصنوعی را خریدیم (و دوست داشتند بهشت تمام) صبح برخاسته سوار کالسکه شده رفیقم بکام
 ترکی سافت تا حاکم خیلی بود این بهمان خمای است که سفر اول و دوم هم در پاریس با بخار فته بودیم تمام

خوبی است شرح این حمام را در روزنامه سفر اقل نوشته ایم استحکام کرده بیرون آمده آمدیم بمنزل نهار خوردیم
و بعد از نهار سوار کالسکه شده رفتم با کسپو سیون قدری گردش کردیم سکسیون گره دنیا و سکسیون
کسبکت و بر زمین تماشاخانه اسپانیولی که بهلوی سکسیون خودشان ساخته اند همه را تماشا کردیم اما
کبره این کبره را در اطاق بسیار بزرگی قرار داده اند که تمام این اطاق از دیوار و طاق آهن است و کبره
تمام فضای اطاق را پر کرده است اصل کبره از آهن است که روی آن با مسقا و کج درست کرده اند تمام
شهر با و جزیره با و دریای دینار اموده اند آنچه معادن از طلا و آهن و نقره و الماس و سایر جواهرات و
فلزات در کبره زمین هست در این کبره ساخته اند و هر کدام را با میجهای رنگت رنگت سجتن کرده که کلام
الماس و کلام جواهر دیگر و کلام طلا یا فلزات دیگر با زغال و عینه است بنا کردیم دور کبره گردش و تماشا
کردن و میجو سقیم بردیم بالای کبره که از آن بالا خوب تماشا کنیم بهینطور که دور کبره می شتیم ملتفت شدم
که کم کم بالا میروم تا یک دفعه دیدم رسیدم بکله کبره خیلی تعجب کردم که چگونه باین خوبی این راه را ساخته اند
از روی هندسه که شخص باین راحت بالا میاید در آن بالا چند پله میخورد و از آنجا رفتم بالا در وسط
قطب شمال ایستادیم و از زیر بنا کردیم تماشای کبره را کردن خیلی کبره خیزی درست کرده اند بهترین صنایع
و چیزهای تماشایی کسپو سیون و فرانکستان و شهر پاریس این کبره و وضع ساختن آن است که خیلی چیز
تماشایی عجیبی است الحق بر قدر تعریف کنیم و بنویسیم کم است یکت چرخ در زیر کبره است مثل مکان کشتی
که همانطور با مکان کشتی را میگردانند با این چرخ هم متصل کرده را حرکت میدهد و بواسطه این حرکت
هم شخص تمام کبره را می بیند و هم وضع حرکت کبره را نشان میدهد بسیار چیز عجیبی است و من سکسیون
این کبره زمین و نقره بستنیکی (پویر) و دیگری (پومات) انحصاری هم که این کبره را ساخته اند
و نقره بستنیکی (ویلاور) و دیگری (کثاؤ) معادل سی هزار تومان پول باین خرج این کبره و
اطاق و جای کرده و در ظرف ششماه کبره را ساخته اند و بالای کبره که بودیم مثل اینکه شخص از آسمان کبره
زمین را از دریا یا خشکیها و دریاچه باد کوهها و جزایر و معادن با کمال عاظمه و استیلا ملاحظه میکند
ما هم این کبره را می دیدیم خلاصه بعد از تماشای کامل آمدیم پایین و رفتم بمحل الماس تراشی جلاند که اسم
الماس تراش بواس (است قدری بسند تماشای کردیم الماسهای متعدد داشت که متبراشیده رنگت
قطع سنگت معدنی طبیعی هم که یک الماس کوچکی نوی آن بود با یک کار و ادبجهت نمونه که معلوم شود الماس
در چه نوع شکلی است رنگت سنگت الماس سیاه ماسی رنگت است که خیلی چرب و نرم که بآب برنند از هم
باز می شود و در تماشاخانه اسپانیولی هم که رفاصها و سازندگانهای اسپانیولی رقص میکردند و ساز میزدند تماشا

سرد
نصف
خاک
پای

مختصری کرده سوار شده آمدیم منزل مشب باید رسانه برویم بگران ایشام خون سمی پوشیدیم این
 السلطان و سایر ملوکین ما هم لباس سمی پوشیده در ساعت هشت و نیم سوار کالسکه شدیم
 بگران ایشامی بسیار عالی است همان جانی است که در دو سفر سابق توویم از پله هاریم بالا
 رئیس جموری جلو آمدند دست داده تعارف کردیم و رفتم در لژ مخصوص و وجه جناب رئیس و زوج
 صدر عظم و جمعی از زنهای دیگر آمد بودند صدر عظم و سایر وزراء و اعلی از سراج نیز باز نمایان بابا
 رهی جنوری استند پادشاه سیاه هم با شمشیر حایل کرده بازوجه اش در لژ او در نشسته بودند پس
 ژاپونی و پرس موناکونی ایتالیا که استب در اینجا دیده شد و جنرال کلباننا و جغرافیا دانهای و نشسته
 روس سفیر همه را در اینجا دیدیم این جنرال جغرافیا دان برای این آمده از مجلس جغرافیای فرانسه با
 علمای این فن نشسته حرف بزند رئیس مجلس جغرافیای فرانسه (میو لپیوف) است که منتهی
 مشهور و درین علم اول شخص است خود لباس هم اینجا بود و با او خیلی صحبت وجود اینکه پیر و پنهان
 چنانکه ایست بنیه بسیار خوبی دارد و اولاد پنج شش ساله دارد و خلاصه تعارف همان تیار با
 که دیده ایم رفاقت زیادی آمده است و دریم ناسای کرده را کرد و خواسته آمدیم این طرف قدر
 راه رفتم و بستنی خوردیم دوباره بیرون و فرنگستان و شهر پاریس خوب در این پرده دادند
 صورت در بار اساخته بودیم و در تعریف کنیم و نویسیم کم است یار و باز رفاقتها با نکال
 و باز یاد آور دند بسیار دیگر دانند با این خرج هم متصل کرده رده که دیگر نه ته رخواستیم و افتاد
 مختلف بیرون آمده رقصه هم وضع حرکت کرده را نشان میدادیم و دیگری ته رخواستیم و افتاد
 میوکار نو تعارف کرده رقصه سیدی (پویر) و دیگری (یولیت) دیدیم و فراموش شده بود
 نویسیم این است که یک (دو دیگر) (کثا) معادل سی ام فرانسه یکت روزی رفتم به
 فرنگت را میبرد به آم ششماه کرده را ساخته اند در بالای که میروند بالا اتاوقی که آدم دارد
 اینجا یک محوطه ایست دریاچه باد کوهها و جزایر و معادن با کجا از نومی این کشتی نا چشم کار میکند
 اینجا مشود داخل یکت رها صده بعد از تماشای کامل دیدیم پایین رفت که پر از کشتی است کشتیها
 در یای تواج استسم که یک الماس کوچکی نوبی آن بود با ما با کجا به همان بزرگی دیده میشود و
 بزرگت جنگی و غیره جنگی در الماس سیاه ماشی را که در اینجا کشتی بیچ تصور نمیکند که در
 دریا مملو از سفاین است و در الماس سیاه ماشی را که در اینجا کشتی بیچ تصور نمیکند که در
 اکسپوزسیون است و داخلیهایی بین نوچی میکنند که در وسط دریای محیط است جای خیلی

در
موزه
پاریس

غریب تماشا نیست وقتی هم که آدم از اینجا پایش میاید مرتبه دوم کشتی را نشان میدهند اطاق با طاق که
در یک اطاق مردم بنام میخورند و در یک اطاق شطرنج بازی میکنند و یکبار میکنند جمعی دیگر از مردم
نشسته صحبت میکنند هیچ جنبه جانی دیده نشده است وقتی هم که آدم بیرون می آید کسپو لیسون را
می بیند و این بار آن مایک عمارت کوچکی بنظر می آید (دو جبهه داشتند نصفش) امروز
باید برویم به (بود دشمن) سفر دوم هم که بپاریس فته بودیم اینجا را دیده بودیم صبح که از خواب برخاستم
دیدم نوی باغ کو چاکت جلوی اطاق با جمعیت و از وحایت از جمله دوسته نفر عکاس سباب عکاسی
آورده بودند که عکس ما را بنده اند یکی از آنها میاید و ادر عکاس بود عرض میکرد دیدم ما و ادر بمان توه و بنیه
سابق باقی است اما ما درم کمی فالج شده است دیگر میسولیس منده من معروف بود که آمده بود به حضور ما
برسد و او را ملاقات کردیم و دیگر میرو و پرویز مختار فرانسو در مادا کاسکار بود که آدم بسیار خوش صحبتی
و تفصیل او را نوشته ایم دیگر کاکا های شاه سیاه بودند که سازیرا که خواسته بودیم آورده بودند ساز را
داده قدری ایستاده رفتند بعد لباس رسمی پوشیده رفتیم بیرون عکاسها از دو طرف دور بین بایشان را
گذارده چند نشسته عکس ما را برداشتند بعد آمدیم نوی اطاق نوی حیاط هم جمعی از مله نین خود مان و مردم
متفرقه که اسباب فروخته بودند آمده شغل ما را بستن بود مدروسای روزنامه های مان و تمور یال دیپلو
ماتیک را هم اعتماد السلطنه بحضور آورده بود نوی نارنجستان آنها را دیدم و قدری صحبت و فرمایش شد
رئیس روزنامه فیکار و راهم دیروز به حضور آورده بود یاد شاه سیاهها هم از قرار یک گفتند دوسته دیگر
میرو و ولایتش خلاصه بنام خوردیم و بعد از بنام سوار کال سکته شده را اندیم برای بود دشمن که در آخر شهر واقع است
استه چیه من محلی کثیف و معدن کج بوده و اشرار و اوباش در اینجا مسکن داشته اند و اکنون هم تمام علما
شهر درین محله مسکنی دارند پالیونگا بطور فرانسو اینجا ساخته و پارک خوبی کرده است چون مرتبه مرتبه است
ایشان را بای طبعی خوب اصدات کرده اند را اندیم اول از پارک (من سو) گذشتیم که نوی شهر واقع است
چندان پارک بزرگی نیست و در این باغ و معوض و یو ارجح آهنی نصب کرده اند و سر بای آنها سطل
اینجا محل گردش دایه است که اطفال میآوردند صبح و عصر میگردانند بعد از جلوس کران بیل و کران اپرا و
بلوار دمنارت گذشته بوزه هیتوریک که نزدیک بود دشمن است رسیده از اینجا گذشته با
کال سکته دارد بود دشمن شدیم در بین راه اغلب جا با اسباب بازی گذارده بودند و اسبابهای متغوی
و غیره ساخته بودند که چرخ میخورند نوی راهها و بلوار با هم تقدری صحبت بود که راه میور بود به بود دشمن هم
که رسیدیم بر این جمعیت مردوزن و اطفال بود بود دشمن یک مدرسه ایست که اطفال علجات در اینجا

تخصیص میکنند امروزه امتحان آنها و اجراء آن با آنها است غلبی را هم امتحان کرده و اجبرشان را داده
بودند این جمعیت را بدینجهت برین جنبه بود با کالسکه قدری نوی پارک رفت کردیم اما از دحام مردم مانع از
تفرج بود بالاخره رفیق روی یک بلندی که تیرا پس از طرف من مارت پیدا بود من مارت یکت پنهان
که روی عمارت و خانه ساخته اند و در آنجا است که ما بلبون اول در ایام سلاطین متفق که بیار پس آمده بود
جنگها کرده بوده است قدری انجارانها شا کرده آیدیم پایین از روی پلی که زیر آن یک آبشار خیلی عمیق
و پرشگاه است گذشتیم در پاریس هر کس میخواهد خودش آبشار میاید روی این بلخ و دشوار است میکند
از پل گذشته رفیق بالای بلندی که یک کلاه فرنگی خوبی به آنجا است پیاده شدیم شهر پاریس و برج پل
پیدا بود اینجا هم قدری گردش و تماشا کرده آیدیم پایین رفیق توی مغاره که آبشار پل از کله این مغازه میان
میریزد جای خوبی است چون غرن و شمیم و هوای اینجا هم سرد بود زیاد توقف کرده آیدیم پیرون سوار کالسکه
شده آیدیم بدینجهت که امروزه ساگردان انجاران امتحان کرده اجبر میدهند دارد مدد سه شدیم در تالار بزرگی که
اطاق رئیس است که خدای محله بود شمن که شمس (ما تودن مودو) است شسته بود و باطن
دختر با اجبر میداد و خرد و پسر زیادی بودند قدری نوی اطاق شمیم جنلی اینها از آمدن ما باین مدرسه
خوشفت شدند بچند نفر این بچها آن دسته کلی را که میدادند من گرفته بدست خودم بگردن آنها انداختم
ازین فقره هم بسیار خوشحال گردیدند بعد برخواست سوار کالسکه شده بطرف منزل اندیم محلات کوچکی
بود شمن ازین قرار است محله (کعبا) محله (ویلن) محله (امسناپل) این سه محله در (آزفد
بیمان) روز دهم است خلاصه رسیدیم به منزل شام خوردیم در ساعت سوار کالسکه شدیم مجدداً و له و سو
بالو و جبال حمادیم پیشان شسته سابرین هم کالسکه های دیگر سوار شدند و رسیدیم بخیمیا بان شانزلیزو
دو کافه تاسان در این جنابان است کافه تاسان اولی رفته دم در قدری تماشا کردیم مردم که طعنت
ندیدیم بکشتیم سوار شده رفیق کافه تاسان دیگر انجادیکر نوی مجلس رفته رفیق بالا خانه که مجلس تماشا
میکند قدری نشسته تماشا کردیم باز مردم مارا شناخته و هورا میکشیدند دیدیم اینجا هم میتوان نشست
برخواستیم آیدیم سوار شده را ندیم باز ازین مارت گذشتیم یکت جنابانی هم دیدیم که اطرافش دکانهای طولا
مثل دالانهای کاروانسرا داشت در یکت دالان پیاده شده داخل دالان شدیم جمعیت زیادی
بود مارا که دیدند اطراف مارا دحام کرده بدینجهت که دیدیم نه امتعه دکان دیده میشود نه میتوان راه رفت
بالاخره داخل دکانی شده یکت عصای نیرزه دار و چند سرچینی خریدیم و مجدداً له فرمودیم پول را بدیدیم
و خودمان پیرون آیدیم سوار کالسکه شده کالسکه چی فرمودیم از معابر خلوت برو و بطرف منزل از کوچ که بطرف

از اینجا
نمیرویم

فولی برده میروند و عمو کردیم چراغهای فولی برده را دیدیم روشن است خیلی با جلوه بود و همینکه سیر کوچه رسیدیم
 یک مرتبه اسبهای کالسکه ما به دوزین خورده خوابیدند و کم مایه بود که کالسکه برگردد و بخیرال معاندان
 کفتم پیاده شود و ما هم پیاده شدیم باز مردم از حمام کردند بالاخره کالسکه دیگر نشسته را ندیم بطرف منزل
 رسیدیم بخیا بان شانزلیزه پهلوی آن میلی که از مصر آورده اند و در بین فلکی بسیار بزرگی است که ماه را
 می بیند شب هوا صاف و ماه هم جلوه غریبی داشت بالای برج ایفل هم چراغ الکتریسیته را روشن کرده
 بودند که آن خیلی جلوه داشت چراغهای شانزلیزه و کافه شانستان با دهنه خانه های اطراف خیابان و صفا
 خیابانها رویم رفته عالم خاتمی داشت بالون کاب سیف هم که چهار دارد و در هوا بود و باروشنی الکتریسیته
 که از زیرش تابیده بود مثل یکی از ستاره های آسمان بنظر سیاه میل کردیم برویم زیر بالون تماشا کنیم را ندیم
 از پهلوی عمارت خودمان گذشته رسیدیم بخیال بالون که نزدیک منزل خودمان است اتفاقاً اینجا خلوت
 بود پیاده شده داخل باغی شدیم و از یک کوچه که زمین و دیوار بایش از خاک بود گذشته وارد محوطه شدیم
 که تماشای خاک و اطرافش درخت و بوته بود و وقتی که اینجا رسیدیم بالون باین آمد چند نفر زن مرد
 نومی آن نشسته بودند رئیس بالون هم نومی بالون بود اگر خان پیشخدمت و سیو بالو او زیر مختار فرانسه هم
 طران و چند نفر دیگر بارش بالون نومی بالون نشسته رفتند بالا در بین راه کوپا رسیدند و بودند اینجا
 شیپور کشیده شد رسم است سه تنبوره که میزنند آنوقت بالون را پایین سیکشند پنج دقیقه رفتن اینها
 طول کشید سیصد ذرع بالا رفته بودند در سبیل این بالون که جامی ششمن آدها با ستوده و دوازده نفری
 نشینند وضع رفتن بالون بالا این است اولاً بک ماشین بزرگی نومی باغ است بادیستگاه مفصلی که با
 آن چراغ و اسباب الکتریسیته را بر زیر بالون میزنند تا یاد آن محوطه خالی که وسط آن مثل کودوز و خانه کوداست
 و پله های چوبی میخورد و در وسط آن کودی یکت کودی دیگر و بکت سوراخ کوچکی است طناب این بالون از این
 سوراخ کوچکت که یکت اسباب و ماشین کوچکی میان آنست میروند پایین و از زیر زمین وصل است بک
 ماشین بزرگی که در گوشه باغ است و این طناب محکم بآن چسبیده شده است در وقت بالا رفتن بالو
 آن ماشین بزرکت را با بخار حرکت میدهند و طناب آهسته آهسته از آن سوراخ کوچکت و ماشین کوچکت
 بیرون میآید و بالون هوا میروند خلاصه مراجعت بمنزل کردیم (روز پنجشنبه ۱۵ شهریور)
 صبح از خواب برخاستیم اشخاصی که امروز قبل از نماز بحضور ما انداز میفرارند سید حمزه انجیری که از اولاً
 ابو بکر خلیفه است جوان عربی است بلند بالا و خوش سیما بسیار آدم بانگی است اصل سیامی عربی دارد
 برای تماشای کپیوریون پاریس آمده است دیگر میو بر از احاکم کنگوی فرانسه است که بکنگو میروند

پنجشنبه

جزال رتون و کتر کالبو و ندان ساز میو و بلو و طیس که اصلا فرانسه است قد کوماه و تنه قطوی
 دار و سفش نیا و آما عینه اش خیلی خوبست اگر چه اصلا فرانسی است اما مدتیست که سفیدالن و زن مایه
 لندن است که اخبار انگلیس و سایر ممالکت فرانک را در طمیس می نویسد خلاصه بنما و دریم بعد از بنما یکست
 از هر گذشته کاسکه حاضر شد من با جزال همانا و میو با لوبا کاسکه نشسته بعضی از ملترین هم در کاسکه
 های دیگر ملترین رکاب بودند و اندیم برای انگن از پارک (مولسنو) گذشته و از آخر محلات پاریس
 دست پاریس عبور کرده و از دروازه (سنت اوان) بیرون رفتیم و از وی که همین هم را در عبور
 کرده و از روی پل نری که از آب رودخانه من شعب کرده و دستی ساخته اند گذشته بقیه (وین)
 رسیدیم کلیسای بزرگی دارد و از آن جاد داخل قصبه دده (ایلی نای) شده بعد بقیه (انگن) رسیدیم
 جمیعت زیادی جبر شده حاضر بودند دم قوه خانه پیاده شده رفتیم بالا اینجا هم جمیعت زیادی قدر
 بالای قوه ایستادیم مجدالدوله و ابوالحسن خان و ادیب الملک و بعضی دیگر از ملترین ما هم که عقب بود
 رسیدند قایقی برای ما روی دریاچه حاضر کرده بودند رفتیم سوار شده و اندیم اب دریاچه زرد رنگ
 و عمقش کست بیش از یکت ذرع عمق ندارد تفصیل انگن را در روزنامه سفر اول شروع نوشته ام حالا
 دیگر لازم نیست شرح بدیم بنقد و نویسیم که جای خیلی با صفائی ابائی انگن قایقهای زیاد حاضر کرده سوار
 آنها شده در اطراف ماکروش میگردند دخترهای خیلی خوشگل امروز در اینجا دیدم که کیسوها همی رزد بلند صورت
 و دوششان ریخته بود امروز باید برویم بجا رت سیلانی که (پولیس هاپیلین) در اینجا دارد و در سفر
 دوم هم اینجا آمدیم باغ و عمارت همین پرس رفتیم تا خودش بود این سفر را دیدم راه پارک پرس
 از زیر یکت پل کوچکی است که شراع قایق ما بان پل گیر میکند با نجه از زیر آن پل نهفته ما را از راه دیگر رفت
 نومی کوچه باغهای انگن پیاده شده این راه طولانی را پیاده رفتیم تا وارد پارک شدیم کنفرانسی هم که
 قایقهای این دریاچه در اجاره اوست جلوما افتاده و حرف میزد و اطلاعات میداد داخل پارک
 که شدیم پرس پرس تا نیک را دیدیم که بالوی ناپلیون جلوما میآید لوی ناپلیون برادرزاده پرس است پرس
 تا نیک دختر زن بنا پارت برادر ناپلیون اول است و لوی ناپلیون پسر پرس ناپلیون که او برادر پرس
 تا نیک است و این دو دختر زن بنا پارت هستند که برادرزاده ناپلیون اول شوند پرس ناپلیون
 را از فرانسه بیرون کرده و حالا در سوئیس است پرس تا نیک و یکسال در لوی ناپلیون جوان است
 رئیس سیاه و رنگت پریده دارد سگفت در قشون ایتالیا منصب دارم و در اینجا خدمت میکنم (در
 من ناپست) جوابی که پسر ناپست جوابی است و در سفر اول گلوبد الماس بزرگی از او خریدیم و با

این سلطان مرحوم دوست بود در اینجا دیده شد بازوجه اش که زن جوان خوشگلی است در پارک کروش
میکرد و گویا با پرنس سابقه آشنائی دارد خلاصه پارک بسیار بزرگ با صفا نیست و گلکاری خوب دارد
تمام زمین پارک آویشن و کاکوتی است و بوی خوبی دارد و در فقیم قوی طاق و عمارت پرنس که عمارت
خوبی است ششیم پرنس تا یلدا اگر چه پنهان و یکسال از عمرش آنا خیلی با بنیه و قوی جثه و زرنگ است بستی
آوردند و خوردیم آب خوردیم از شاه زادگان کسی را که فرانسه با اذن داده اند که در پاریس توقف نماید
یکی همین پرنس تا یلدا است که از خانواده لویی ناپلیون است یکی دیگر هم دوکت و مال است که پسر لوی
فلیپ و در قصرشان فی مترال دارد خلاصه چون خبر کرده بودیم که موزه لاکسائورغ برویم و دیر میشد
برخواستیم آمدیم بدون یکت پیره زن شتا و یکساله در اینجا دیدیم که با این کبرن بسیار زرنگ بود و تنه
راه مرفت این پیره زن (دختر مادشال گاسینلان) است و زوجه (بولانکو) مارشال گاسینلان
از سردارهای قدیم فرانسه در عهد ناپلیون سیم و رئیس اردوی لین بوده است و بولانکو در سفارت
فرانسه در عهد ناپلیون سیم آتش میلیتر بوده و یکت روز یکدر آلمان سان قشون در حضور کلیم میداده اند
اسب او را برداشته زمین زده مرده است خیلی زن خوش سیاهی بالا بلندی است خلاصه آمدیم شاه
زاده خانم با ما آمد چون کشتی بزرگت از زیر پل سابق اندک زمانی گذرد بکشتی کوچک شاه زاده خانم سوار
شدیم و خود شاه زاده خانم با لویی ناپلیون و زن پسر خواهری و آن زن پسر و یکو جنرال برانژه و میو بالوا
و محمد آله و ابوالحسن خان و این کشتی پیش بودند زنهای دخترهای هم که در وقت آمدن در قایقها همراه ما بودند
باز با قایقهای خودشان دور ما را گرفتند را ندیم تا رسیدیم بقوه خانه اینجا پیاده شده رفیق بالایی خانه
قدیمی اینجا ایستاده بعد با آنها وداع کرده قوی قایق نشسته و رفتند و ما هم سوار کالسکه شده از همان ایلی که
آمده بودیم مراجعت کرده بهتر پاریس که رسیدیم راه را کج کرده را ندیم برای موزه معدن لاکسائورغ
وقت نکت بود رسیدیم موزه پیاده شدیم دیر که موزه که مرد پیر قد بلند می بود و ریش سفیدی داشت
و همش (هاتن دلاگوپیلیر) است او آمد دست داده تعارف کردیم اول ما را برد جنرال
خودش که متصل موزه است خانه خوبی دارد و زوجه اش استقبال کرد و رفیق قوی طاق قدری سبزه و بستی
خورده برخواستیم آمدیم برادر خباب ساوی کارنوس هم که اسمش (اڈلف کادنو) است حاضر
بود بنا کردیم بگردش کردن اگر چه هوا تاریک و درست دیده نمیشد آنا نام میزبان را دیدیم جواهر و شکفا
معدنی قیمتی و عینره خیلی داشت وقت زیادی برای گردش این موزه لازم است که آدم تمام اینجا
به بیند آنا با این کمی وقت و نایکی هوا و خستگی ممکن بود همه را بدقت بینیم شکفای طلا و نقره و جواهر

برقد ممکن بود دست گرفته تماشا کرده آیدیم باین اداره این موزه یک باغ کوچک مخصوص خوبی هم بجهت
 عملیات خودش دارد که اهل شهر و مردم خارجی داخل این باغ میشوند از این باغ کوچک هم بیایم بزرگت ...
 لاکس هوزنغ دیواری آهنی و درسی دارد که مفضل است بیایم کوچکت آمده از اینجا داخل باغ بزرگت لاکس هوزنغ
 شدیم چونکه مردم نمیدانند ما داخل باغ شدیم اجتماع نمودند فرمودیم کالسکه بآوردند نوی باغ سوار شدند
 و رفتیم در کوچه ای زیاده عبور کرده انجلو (پان ته آن) که کلیسای است که مردمان معتبر معروف را در اینجا
 دفن میکنند و استخوان پدر مسیو کارنورا هم در اینجا دفن کرده اند که نشیتیم و آیدیم منزل سب را بنامنا خانه ...
 (ادین) رفتیم تماشاخانه بس با خوبیت از چند پله کوچکت بالا رفتیم و بروی سن لرو سیمی بود در اینجا
 نشیتیم این سلطان و غریب السلطان و سایر مکررین ما هم بودند وضع این تماشاخانه هیچ شباهتی بوضع تما
 تماشاخانه ندارد بطرحی خاص ساخته اند و مرتبه است اما مثل سایر تماشاخانه ها لژهای کوچکت ندارد اطراف
 تماشاخانه مثل غلام گردش است که در اینجا مراتب دارد و روی صندلی می نشینند و بالا رفت یک در
 نما و جمعیت عربی از بازیکر با و رقاصها بود و قریب دویست نفر زن و دختر و پسر و مرد بالباسهای فاخر بود
 اساس و اصول این بازی این است که بازی عقل و جمل را بیرون می آورند یکت مردی لباس سیاهی پوشیده
 و روی خود را بکل مختلف سیاه کرده خود را شبیه جمل ساخته بود و یکت زن بلند بالائی که لباس سیا
 قشک خوبی پوشیده شبیه عقل شده بود این دو بدون حرف زدن با یکدیگر ساز و مکررند مثلاً
 در یکت پرده صورت شخص حکیمی را که اختراع چراغ الکتریسیته را کرده بود در آورده اند اطفائی برای شخص حکیم
 ترتیب داده بودند و خود حکیم در اطاق سر نیز نشسته دستش از پرچانه گذاشته فکر میکرد و اسباب زیادی
 توی اطاق و روی میزش بجهت مشغول اختراع الکتریسیته بود و جمل که آن مرد سیاه بود و در اطاق حکیم
 شده و او را با اشارات و وضعهای مختلف از اختراع و فکر این کار منع کرد بطوریکه حکیم از سر کار خود برخواست
 رفت بگردش و از صرافت این کار افتاد و بعد عقل که آن زن جمل بود و او شده حکیم را بدست و اشار
 چشم بصیحت و تحریض کرده منع از پیروی خیال جمل نمود و دوباره او را بسر کارش آورده مشغول شد و الکتریسیته
 را ایجاد و احداث کرد و برهنای متعدد زد و دیگر شبیه توئل ضنی ابطالیار که هفت فرسنگت راه توی
 کوه را سوراخ کرده اند و را آوردند با پرده شکل کوه و توئل که عملیات مشغول کار بودند جمل که آن مرد سیاه
 پوش بد ترکیب بود و او را شده و با اشاره عملیات را از کار و سوراخ کردن توئل باز داشت بعد زنی که صورت
 عقل بود و او را شده و عملیات و صندسین بصیحت کرده آنها را دوباره کار باز داشت و توئل را سوراخ
 کردند بعد شبیه کانال سورتز را آوردند که در قدم اینجا همیشه خشک بود و نزاع میکردند و آدم کشته میشد

و جل آنها را باین حرکات بدو امید داشت تمام این حالات بدانشان دادند و جنگت کردند و آدم گشته
 شد و جل در میان آنها مشغول اغوا بود بعد عقل او روشد و آنها را ازین حرکات زشت منع کرده بکنندن کانال
 و داشت و مشغول شده کار را تمام کردند و دور یاراهم وصل نمودند خلاصه ازین قبیل بازیه را آوردند
 و هی عقل بر جل غلبه میکرد و تمام این بازیها را پرده سپرده عینا نشان میدادند که خیلی تماشا داشت و دین
 ضمن قاصدهای زیاد میرقصیدند و بازی در می آوردند بچه بای کوچک را صورتشان را سیاه کرده شبیه
 کاکاساخته میآمدند رقص میکردند و ساز میزدند و بعد حلقه شده نشستند بیک قاصی آمد وسط آنها خیلی
 رقصید و این سیاهها با آن دایره بازی میزدند و میخواندند خیلی خوب و خوش حالت بودند تا این همه قاص
 از خود این تماشا خانه نیست از ایطالیایا و سایر جاها هم آورده اند و در سر پرده قاصها به شکلهای مختلف میشدند
 مثلا یک دفعه میرفتند روی صندلیها مرتبه مرتبه می ایستادند بکفل روج و یک دفعه بصورت دسند کل
 مقبولی میشدند در پرده آخر صورت را در وقت غروب کردن نشان دادند که تمام این رقصها در هر
 تماشا خانه روی صندلیها به شکل نیم خورشید بر مرتبه مرتبه ایستادند و از اطراف آنها شعاع قرمز خورشید
 مثل وقت غروب بالا آمده بود زن صورت عقل هم در وسط آنها ایستاده بود خیلی پرده تشنگت
 خوبی بود الحق تماشا خانه و بازی بسیار خوبی بود بعد از تمام آیدیم منزل اسم حکیمی که مخترع چراغ الکتریکی
 بوده (ادیسون) است امشب در آخر بازی کانال سوئز صورت تمام ابالی مالکت و دول را آورد
 از ایرانی و انگلیس و فرانسه و آلمان و طریش و عثمانی و بلاند و سیاه و غیره و غیره تشریف آفرانی بسیار
 خوب ساخته بودند که لباس آنها لباس خوشکل تماشا خانه بود اما کلابای پوست ایرانی کوچک بمقوله
 سرشان گذاشته بودند بکلابشان هم حقیقه پر دار کوچکی زده و در دست بر کلام بیک برق شیر و خورشید
 داده بودند ابالی سایر مالکت هم لباس همان ملکیت خودشان را پوشیده و هر کدام برق دولت خود را
 در دست داشتند تمام اینها آمده بایکد یکد رقصیدند بازی و رقص با تماشائی بود (روز جمع شادی باز
 دهتم) امروز روز آخر توقف پاریس است و مگرین همه در تدارک حرکت و مشغول باین
 هستند قبل از آنها این سلطان و میوبالو او جنرال هما ذار و این بیک قاصی باشی دولت فرانسه
 به حضور ما آمده بعضی اسباب و هدایا از طرف جناب رئیس جمهوری برای ما آوردند از جمله بیک
 هزار پیشه بود با اسباب چینی کارتنور بسیار چیز خوبی بود و یک بیک قبضه تفنگت ساچمه زنی و یک
 قالی کار کوپکن بود و همه خیلی نفیس بود اظهار امتنان کردیم بعد آیدیم سر نهار نهار خوردیم بعد از نهار با جماعه
 و میوبالو او جنرال هما ذار سوار کالسکه شده از کوچه کلیه بر رفتم بیاعی که بالون در اینجا هوا می کنند هم

این باغ هم کلبه پر است داخل باغ رشیدم دور باغ در حفت نموز بادی بدیوار پاکشیده بودند و غوره
 زیادگی داشت یکدسته نموز یکا بچی مجاری هم در اینجا نموز یکت میزدند اینها همان نموز یکان چهای مجاری است
 که در انگلیس در خانه روحیلید هم ساز میزدند آن بالون بزرگی که طناب و مهار دارد امروز بالا میزد و دو یک
 بالونی دیگر از آن کو چکر برای بالا رفتن حاضر کرده بودند تا بیل کوچکی بعد از جای دو نفر داشت یکت لوله
 ابریشمی بود که یکت سوزن لوله ببالون و سردیکرش با شبنمی اتصال است که از آن ماشین بخار کار بواسطه
 آن لوله داخل بالون میشد غام این بالونها با ابریشم است و ابریشم اینها را هم مخصوصا باید از چین بیاورند
 می گفتند ابریشم ایران هم برای این کار بسیار خوب است خلاصه بالون حاضر شد میو کذا خودش با یک نفر
 و ده سی که همش کلید و نوبی بالون نشسته هوا رفتند تا چشم کار میکرد بالا رفتند تا زیاد بالا رفته بطرفی کج
 کرده از نظر غایب شدند بعد بواسطه حسن خان و ادیب الملکت و بعضی دیگر از ملترین را فرمودیم نوبی آن
 بالون بزرگ طناب داشتند بالا رفتند اما چون باد میآمد و برای رفتن بالون بواسطه نبود بعد
 سی ذره ای که بالا رفتند دیدیم بالون حرکت زیادی میکند فرمودیم پایین آورند و وقتی بالون هوا رفت
 یکت زن فریاد تو میدی که (دولون کور) و در یکت تماشا خانه (اکتریس) است یعنی باز یکر اشعا
 بدیده که در تعریف و جرات مسافرن بالون (کلو ویش هوک) گفته بود استاده مثل خطبه
 با وانه بلند خواند خیلی زن غریبی بود این کلو ویش هوک وکیل شهر مارسیل است و شعر هم میگوید
 فد کوناه و زلفهای مثل در اویش دارد خلاصه مراجعت بمنزل کرده تغییر لباس داده سوار کالسکه شده تا
 رفتم به الیزه برای وداع با جناب رئیس جمهوری و امین سلطان و غیر هم در رکاب بودند دم پله عمارت
 جنرال بووژ (استاده بود میو تیه ار صدر عظم و اسپولیر وزیر امور خارجه هم بودند جناب رئیس
 هم استقبال کردند دست داده رفتم بالا قدری نشسته صحبت کردیم زوجه جناب رئیس هم آمد رئیس
 یکت محتمه کو چکت خود را که در نوبی جعبه بود حضورا بجا بدیده دادند مراجعت بمنزل کردیم بعد از ساعتی هوا
 کالسکه شده با امین سلطان و غیره رفتم با کسپو سیون با کالسکه داخل شده تا محل امتعه خود دولت فرانسه
 که در مرکز کسپو سیون واقع است رفتم تماشا و گردش ما امروز بحضریه بن صنایع فرانسه شد خیلی پیاده
 راه رفته خسته شدیم جواهری وزیر کمری طلا و نقره و مطلقا کاری و مقصض کاری و چینی سازی و بلورالاست
 و آینه و اسباب بای دیگر فرانسه بفضیل تماشا کردیم و بعضی جواهرات و غیره خریدیم اسبابهای
 بعضی خوب بقدری بود که جا داشت فلا شخص دوسته کرده و توان بدید و خرید نباید خلاصه وقت تمام نکشت
 بود چرا که سنس ساعت بعد از ظهر داخل کسپو سیون بسته میشود و مردم باید بیرون بروند تا بیرون کسپو